

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿لَا أَقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ (۱) وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ (۲) وَ وَالِدٍ وَ مَا وَلَدَ (۳) لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ (۴) أَيْحَسِبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ (۵) يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَا لَا لُبَدًا (۶) أَيْحَسِبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ (۷) أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ (۸) وَ لِسَانًا وَ شَفَتَيْنِ (۹) وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ (۱۰) فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ (۱۱) وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ (۱۲) فَكُ رَقَبَةً (۱۳) أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ (۱۴) يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ (۱۵) أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ (۱۶) ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ (۱۷) أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ (۱۸) وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بَايَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ (۱۹) عَلَيْهِمْ نَارٌ مُؤَصَّدَةٌ (۲۰)﴾

سوره مبارکه ای که «علم بالغلبه» آن بلد است بعد از «بسم الله» با سوگند معروف شروع می شود که خداوند در بسیاری از مطالب سوگند یاد می کند که هشت موردش برابر قرآن کریم مشخص شد.^۱ این ﴿لَا أَقْسِمُ﴾ که در موارد فراوانی آمده است در حقیقت قسم است؛ اینکه گفته می شود «نه قسم به این شهر» یا «نه قسم به قیامت» یعنی در حقیقت سوگند به ﴿هَذَا الْبَلَدِ﴾ است و مخاطب این وجود مبارک حضرت است و مردمی که معاصر آن حضرت اند و این سوره در مکه نازل شد؛ وقتی گفته می شود ﴿بِهَذَا الْبَلَدِ﴾ یعنی به مکه. حرمت حرم، حرمت مکه

۱. سوره واقعه، آیه ۷۵؛ سوره حاقه، آیه ۳۸؛ سوره معارج، آیه ۴۰؛ سوره قیامت، آیات ۱ و ۲؛ سوره تکویر، آیه ۱۵؛ سوره انشقاق، آیه ۱۶؛ سوره بلد، آیه ۱.

به کعبه‌ای است که در آن بنیان‌گذاری شد اولاً و به بنیان‌گذاران کعبه که ابراهیم و اسماعیل (سلام الله علیهما) است ثانیاً و به کسی که وحی الهی را در جوار کعبه از خدا دریافت می‌کند و به مقام نبوت و سفارت و رسالت آخرین پیامبری می‌رسد و کارهای سنگینی را در حجاز انجام می‌دهد و پیام‌آور مستقیم از طرف خدا برای جهان و جهانیان است. همزمان با نزول این گونه از سور، جهانی بودن قرآن کریم را بازگو کرد در جلسه قبل به عرض شما رسید دو بار در سوره مبارکه «مدثر» که آن هم در مکه نازل شد فرمود: ﴿نَذِيرًا لِلْبَشَرِ﴾^۱، ﴿ذِكْرًا لِلْبَشَرِ﴾^۲ قرآن حقوق بشر را تدوین کرد، حکم و اسرار بشر را بیان می‌کند احکام بشر را بیان می‌کند پایان کار بشر را بیان می‌کند روابط اجتماعی بشر را معین می‌کند، ﴿ذِكْرًا لِلْبَشَرِ﴾ است ﴿نَذِيرًا لِلْبَشَرِ﴾ و انسان مادامی که در دنیا است یک سلسله وظایفی دارد، وقتی هم که رحلت کرد یک سلسله برخوردها و نتایج و کيفرهایی هم دارد.

اینکه فرمود: ﴿لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ﴾ ظاهر آن مکه است نه شهر دیگر و برای بزرگداشت مکه چند عامل را ذکر می‌کند مخصوصاً در بخشی که می‌خواهد باز از مکه نام ببرد به جای ضمیر، اسم ظاهر را بازگو می‌کند می‌فرماید: ﴿لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ * وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ﴾ اگر می‌فرمود «و أنت فيه» یا «حلّ فيه» کافی بود اما باز اسم ظاهر را به جای ضمیر ذکر می‌کند تا عظمت این سرزمین را مشخص بکند و عظمت سرزمین به مردم آن سرزمین نیست به نژاد عرب نیست به خصوصیت‌های نظام قبیله‌ای آنها نیست، بلکه به سازنده کعبه و فرزند او که هر دو در بنیان‌گذاری کعبه به تعلیم الهی سهم تعیین کننده‌ای داشتند ﴿وَالِدٍ وَمَا وَلَدَ﴾. در سوره مبارکه «ابراهیم» از عظمت کعبه و حرمت نهادن وارثان کعبه به عبادت و مانند آن سخنی به میان آمده است؛ اما اینجا والد وجود مبارک

۱. سوره مدثر، آیه ۳۶.

۲. سوره مدثر، آیه ۳۱.

ابراهیم خلیل است و وجود مبارک اسماعیل خلیل از ولد اراده شده است چون هر دو بنیان‌گذار کعبه بودند و جامعه مسلمین با کعبه دارند زندگی می‌کنند.

دین وقتی جهانی بودن خود را اعلام کرد، مکتبش باید جهانی باشد چه اینکه هست، معبدش باید جهانی باشد چه اینکه هست، استقبال به معبدش باید جهانی باشد چه اینکه هست، حج و عمره که کنگره جهانی است باید پایگاه جهانی داشته باشد که دارد و اینها را عظمت کعبه و خصوصیت‌های بنیان‌گذاران کعبه تعیین کردند. فرمود: ﴿وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ﴾.

عمده آن است که ﴿وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ﴾ یعنی چه؟ اگر ﴿وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ﴾ یعنی سوگند به مکه در حالی که تو در این مکه هستی و تو در این مکه حلول کرده‌ای این منسجم هست سباق و سیاق مساعدند و هیچ محذوری هم ندارند و اما اگر کسی بگوید حِلٌّ به معنای حال استعمال نشده در صحاح اللّغه نیست در کتاب العین نیست، در اقرب الموارد نیست در مجمع البحرین نیست، در کتاب‌های لغت حِلٌّ به معنای حال استعمال نشده است چنین استدلال کند این استدلال ناقص است؛ زیرا قرآن بعد از اینکه معجزه بودن آن ثابت شد بسیاری از علوم را باید از قرآن فرا گرفت قرآن را نباید بر صحاح و عین و مانند آن عرضه کرد و فتوا را از کتاب لغت گرفت. قرآن وقتی نازل شد که عرب ادبیات مدوّن نداشت، نحو مدوّن نداشت صرف مدوّن نداشت، معانی و بدیع و بلاغت‌های ادبی معروف را نداشت؛ قرآن همه این علوم را به همراه آورد. ما قبل از نزول قرآن چه کتاب عربی مدوّن لغت داشتیم که بگوییم قرآن وقتی که حرف می‌زند باید برابر آن نکته‌ها و لغت سخن بگوید؟

یک حرف لطیفی را فخر رازی در ذیل آیه «لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ»^۱ دارد؛ نقد برخی‌ها این بود که بر وزن «تفعُّله» است این نمی‌تواند ثلاثی مجرد باشد چون مصدر ثلاثی مجرد «فَعْلٌ قِياس مصدر المعدی *** من ذی ثلاثة کرد ردّا»^۲ است که در متن الفیه «ابن مالک» آمده است که مصدر ثلاثی مجرد مصدرش «فَعْلٌ» است و بعضی از اوزان دیگر. «تفعُّلة» که «تهلکة» بر آن وزن است این در لغت عرب به عنوان مصدر ثلاثی مجرد نیامده؛ این محذوری است و ایراد کرده است. فخر رازی حرف خوبی دارد در ذیل آن آیه! می‌گوید اگر ما یک صرف مدوئی یک نحو مدوئی یک قانون مدوئی می‌داشتیم باید بگوییم قرآن که عربی مبین است بر وزان آنها نازل شده است و چون مصدر ثلاث مجرد بر وزن تفعله نیست باید راه‌حلی پیدا کرد؛ اما عرب کجا قانون مدوئی داشت که ما بخواهیم قرآن را بر آن عرضه کنیم؟^۳ اصل اعجاز قرآن که ثابت شد آن وقت علوم ادبی را باید از قرآن گرفت. اگر این کاری که به برکت انقلاب و نظام الهی در حوزه مقدسه قم و امثال قم شروع شد که ادبیات را به جای مراجعه به جامع‌الشواهد و شعرهایی که مربوط به شتر و کوهان شتر و رمه‌داری و گله‌داری و سگ‌بانی و مانند آن است بر آنها بسنجیم در آن ترازو ادبیات را عرضه کنیم، باید بر قرآن عرضه بکنیم بر نهج البلاغه عرضه بکنیم اینها قانون مدوئن آوردند اینها نحو مدوئن آوردند اینها صرف مدوئن آوردند همه اینها در قرآن کریم است. ما با سباق و سیاق، با این دو عنصر محوری استنباط بخواهیم مراجعه کنیم می‌گوید: «وَأَنْتَ حَلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ» یعنی سوگند به مکه در حالی که تو در این مکه‌ای! نباید گفت در فلان لغت «حَلٌّ» به معنای حال نیامده! باید لغت را اصلاح کرد و گفت چون در قرآن «حَلٌّ» به معنای حال آمده باید در فلان کتاب لغت این کمبود ترمیم بشود. غرض آن است که ادبیات مدوئن علمی بعد از قرآن تنظیم شد نه قبل از قرآن و هرگز کتابی که معجزه بودن آن

۱. سوره بقره، آیه ۱۹۵.

۲. الفیه، ابن مالک، شماره بیت ۴۴۱.

۳. مفاتیح الغیب، ج ۵، ص ۲۹۴ و ۲۹۵.

ثابت شد اعجاز آن به نحو قطعی ثابت شد، یک؛ و ظهور متنابه عقلایی آیه هم این است که ﴿وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ﴾ یعنی «أَنْتَ حَالٌ بِهَذَا الْبَلَدِ»، دو؛ سباق یعنی «ما ینسبق إلى الذهن» سیاق یعنی صدر و ذیل این آیات، نشان می دهد که ﴿وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ﴾ یعنی «أَنْتَ حَالٌ» و باید لغت را اصلاح کرد، نه در قرآن نقدی و معنای غیر مأنوسی را تحمیل کرد و بگوییم: ﴿وَأَنْتَ حِلٌّ﴾ یعنی خون تو را در اینجا حلال می دانستند! درست است که مشرکان حجاز در صدد ﴿لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ﴾^۱ و مانند آن را داشتند در صدد قتل و شهید کردن ذات مقدس نبوی (صلوات الله و سلامه علیه) بودند و خدا نجاتش داد؛ اما ظاهر آیه این نیست که چون آنها خونت را حلال می شمردند ما به این شهر سوگند یاد می کنیم؛ این نه با گذشته رابطه دارد نه با آینده، نه با ﴿لَا أَقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ﴾ که در صدد گرامیداشت این بلد است و این بلد آن قدر عظیم است که خدا به آن سوگند یاد می کند نه با این مناسب است نه با ﴿وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدٌ﴾. باید یک طرزی این میانجی را معنا کرد که قبلی را به بعدی و بعدی را به قبلی ببینند، یک؛ و خودش هم با اینها منسجم باشد، دو. جهانی بودن را قرآن در چند سوره مبارکه بیان کرد که ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾^۲ جمعاً سه جای قرآن خدای سبحان فرمود این بر تمام مکتبها بر تمام آرا و اندیشهها حاکم است و حکم است. با این کتاب یک مجمع عمومی دارد کنگره عمومی دارد و مستحضرید جریان کعبه که قبله میلیاردها مسلمانها است در حقیقت میلیاردها بشر هستند، مبدا کسی خیال کند که کعبه قبله مسجد الحرام است و مسجد الحرام قبله مکه است و کل مکه قبله مردم دوردست است. قبله برای همه، در هر زمان در هر زمین کعبه است و لا غیر «وَالْكَعْبَةُ قِبْلَتِي»^۳ برای زنده ما و مرده ما این شعار رسمی است که «وَالْكَعْبَةُ قِبْلَتِي». تفاوت بین نزدیک و دور بین شرقی و غربی و بین شمالی و جنوبی و بین استوایی و غیر استوایی در استقبال است نه در

۱. سوره انفال، آیه ۳۰.

۲. سوره توبه، آیه ۳۳؛ سوره فتح، آیه ۲۸؛ سوره صف، آیه ۹.

۳. زاد المعاد، ص ۳۵۳.

قبله. همه باید به طرف کعبه رو کنند؛ منتها کسی که در مسجد الحرام است استقبال او یک نحوه است کسی که در مکه است استقبال او به یک نحو است، کسی که در شرق عالم یا غرب عالم به سر می برد استقبال او به نحو دیگری است. استقبالها فرق می کند نه قبله؛ مثل اینکه همه باید این ماه را نگاه کنند که آیا اول ماه است یا نه؟ آنچه مرئی است و معیار رؤیت است رؤیت قمر است؛ اما حالا یکی در شرق ایستاده یکی در غرب ایستاده، یکی آن سو باید بایستد تا روبه روی قمر باشد یکی باید که در غرب است این طوری بایستد تا روبه روی قمر باشد. روبه روی قمر شدن برای شرقی و غربی فرق می کند، برای شمالی و جنوبی فرق می کند، برای کسی که در جهات گوناگون است فرق می کند و گرنه آنچه معیار رؤیت است خود قمر است تا ثابت بشود که اول ماه است یا نه!

بنابراین این تکرار ﴿بِهَذَا الْبَلَدِ﴾ که دومی می توانست به ضمیر اکتفا کند نشانه گرامیداشت این شهر است و خصوصیت این شهر هم به قبله بودن اوست، به بنیان گذاران اوست، به حامی اوست که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این کعبه را که مرکز نگهداری بت ها بود از همه بت ها منزّه کرد و آن را مطهر نگه داشت و به برکت وجود مبارک امیر مؤمنان (صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین) همه بت ها را ریخت و آن را طاهر و مطهر نگه داشت.

پس قسم به سرزمین مکه، به این حرم، به این محدوده در زمانی که تو در این محدوده هستی و به ابراهیم و اسماعیل سو کنند. بعد درباره انسان شناسی؛ فرمود انسان مسافر است در دوران آزمون است کسی که در دوران آزمون است هرگز کارنامه نهایی را به او نخواهند داد فرمود انسان تا نفس می کشد در هر زمان در هر زمین هر حادثه ای که برای او پیش می آید، چه فرح بخش باشد چه اندوه بار، آزمون الهی است. در سوره مبارکه «فجر» که قبلاً گذشت فرمود: ﴿فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ * وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ

رِزْقُهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانٌ^۱؛ انسان مالدار مبتلای به ثروت است، انسان بی مال مبتلا به فقر است، انسان سالم مبتلا به سلامت است، انسان بیمار مبتلا به مرض است، انسانی که در مسیر است مبتلا به هدایت است، انسان گم‌شده مبتلا به ضلالت است؛ همه اینها آزمون الهی است تا انسان از این نعمت چگونه بهره‌بردار و از نعمت چگونه بهره‌بردار. پس انسان دائماً در امتحان است لذا دائماً در کبد است.

بیاناتی که در روایات ما آمده که «دَارُ بِالْبَلَاءِ مَحْفُوفَةٌ»^۲ همین است؛ اگر کسی رئیس شد و اگر کسی مرئوس شد هر دو ممتحن هستند، اگر کسی متمکن شد و اگر کسی متضرر شد هر دو در امتحان هستند، چیزی غیر از امتحان نیست؛ پس انسان تا نفس می‌کشد در کلاس امتحان نشسته است بنابراین ﴿فِي كَبَدٍ﴾ است در مکابده است در رنج است در تلاش و کوشش است که از عهده امتحان به خوبی برآید، این جواب قسم است ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ﴾ ﴿فِي كَبَدٍ﴾. برخی‌ها یک خدمات کوتاهی کردند و دلشان می‌خواست به مجرد یک مختصر خدمت، چندین برابر شهرت پیدا کنند تکاثری دامنگیرشان بشود خیر فراوانی ببینند و مانند آن. فرمود آن‌که منکر معاد است خیال می‌کند که ﴿يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ﴾^۳؛ این یکی، وقتی وارد بوستانی شد برابر آیه سوره «کف»: ﴿مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا﴾^۴؛ «باد»؛ یعنی «هلک». «تبید»؛ یعنی «تهلک»؛ من هیچ فکر نمی‌کنم این بوستان و این باغ و این مزرعه از بین برود این خیال را داشت؛ می‌فرماید که خیال کرد کسی او را در توان خود نمی‌گیرد، این یک؛ و یا غی‌بیند دو؛ می‌فرماید ما مهم‌ترین و ظریف‌ترین و دقیق‌ترین کارهای علمی را درباره او انجام دادیم او را با این امور مجهز کردیم؛ لذا از تمام نفی و اثبات او باخبر هستیم. ﴿أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ﴾ دو چشم دادیم، با یک چشم همه مشکلات

۱. سوره فجر، آیات ۱۵ و ۱۶.

۲. نهج البلاغه (للصبحی صالح)، خطبه ۲۲۶.

۳. سوره همزة، آیه ۳.

۴. سوره کف، آیه ۳۵.

دیدنی حل نمی‌شود، دو چشم سالم به او دادیم آن پرده‌ها، آن آب‌ها، آن رقیقه‌ها آن رنگ‌ها را تنظیم کردیم تا او ببیند. ﴿وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ﴾؛ برای اینکه سخن بگوید زبان دادیم، زبان بدون لب قدرت بر گفتگو ندارد. این «شَف» آن «هَاء» حذف شد جمع «شَفَه» شفاه هست ولی در نسبت نمی‌گویند شفاهی، می‌گویند شفهی. این «هَاء» برای سهولت در تعبیر افتاده است و این «شَفَه» شفیه بوده که «هَاء» افتاد. اگر لب نباشد سخن گفتن ممکن نیست اگر زبان نباشد سخن گفتن ممکن نیست؛ برای گویایی انسان زبان و دو لب لازم هست. ﴿وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ﴾ تا او سخن بگوید؛ البته ابزار کار را در سوره مبارکه «الرحمن» بیان کرد که او ﴿عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾^۱ بیان غیر از حرف زدن است ممکن است کسی حرف بزند ولی بیان نباشد. بهیمه را بهیمه می‌گویند، برای اینکه حرفش مبهم است برای ما مبهم است البته! انسانی که حرفی برای گفتن ندارد ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ﴾^۲ است او بیان ندارد او مبهم است. این ﴿وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ﴾ درباره بدن است، آن ﴿الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾^۳ مربوط به روح اوست. قبلاً هم بازگو شد که ما گوش داریم که عضو بدن است، سامعه داریم که نیروی روح است، چشم داریم که عضو بدن است باصره داریم که نیروی روح است؛ لذا در فقه دیه اینها فرق می‌کند اگر کسی باصره کسی را از بین برد یک دیه مشخص دارد، چشم او را از بین برد دیه مخصوص دارد، اگر کسی سامعه کسی را از بین برد یک دیه مشخص دارد کسی اُذن و گوش کسی را از بین برد دیه محدودی دارد.

غرض آن است که ابزار بدنی را در سوره «بلد» مشخص کرد ابزار روحی را در سوره مبارکه «الرحمن»؛ بیان یعنی بیان و زبان یعنی زبان. هیچ ارتباطی باهم ندارند یکی مربوط به تن است یکی مربوط به جان. جان است که چیز می‌فهمد وقتی حرف می‌زند بیان است و اگر جان، انسانی نبود و ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ﴾ بود بهیمه است، ﴿عَلَّمَهُ

۱. سوره الرحمن، آیه ۴.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

۳. سوره الرحمن، آیات ۱ - ۴.

البَّيَّانُ» نیست. در سوره مبارکه «الرحمن» هم بازگو شد تا انسان قرآنی نیندیشد قرآنی فکر نکند قرآنی زندگی نکند حرفش مبهم است در ردیف ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ﴾ قرار دارد؛ وقتی حرفش قرآنی شد بیان است چیزی را روشن می‌کند لذا فرمود: ﴿الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾؛ تا قرآنی نباشد انسان به دنیا نمی‌آید تا انسان نباشد سخن او بیان نیست مبهم است؛ بیان ضلع چهارم، انسان ضلع سوم، قرآن دوم، آغاز همه ﴿الرَّحْمَنُ﴾ است. ﴿الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾؛ «الله» و ﴿الرَّحْمَنُ﴾ قرآن یاد می‌دهد کسی که قرآن یاد گرفت می‌شود انسان، کسی که انسان شد سخن او بیان است. اما زبان و شفتین، اینها ابزار تن هستند نه ابزار روح، بیان کار روح است اینها مرزهایشان در سوره مبارکه «الرحمن» تبیین شده است.

اینجا هم فرمود انسان تا نفس می‌کشد در امتحان است مقام به او دادیم او را مرجع کردیم امتحان است، او را راجع کردیم امتحان است، او را رئیس کردیم امتحان است، مرئوس کردیم امتحان است، ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ﴾ چون «دَارُ الْبَلَاءِ مَحْفُوفَةٌ» و انسان در آزمون به سر می‌برد و لاغیر! «إِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَ لَا حِسَابَ وَ غَدًا حِسَابٌ وَ لَا عَمَلٌ»^۱ ﴿أَوْ يَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدَرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ﴾؛ گاهی می‌گوید من فلان مقدار مال در راه دین مثلاً کردم مال که از طرف خدا بود به تو داد، تو را هم می‌خواهد آزمون کند و می‌داند که داری چه کار می‌کنی. خیال می‌کند که کسی او را نمی‌بیند. ﴿أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ * وَلِسَانًا وَ شَفَتَيْنِ﴾ به طور اجمال در پایان سوره مبارکه «قیامت» گذشت که ﴿أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنٍ﴾^۲ یک قطره آب بود، این یک قطره آب را به این صورت درآورد که چندین دانشگاه نه تنها دانشکده، دانشگاه برای شناخت انسان، اعضا و جوارح انسان، سلامت و بیماری انسان دست به کار هستند بسیاری از اینها و بسیاری از بیماری‌ها را نتوانستند تشخیص بدهند بسیاری از

۱. نهج البلاغة (للصّحی صالّح)، خطبه ۴۲.

۲. سوره قیامت، آیه ۳۷.

داروها را نتوانستند تشخیص بدهند، این تازه درباره تن اوست اما ﴿نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾^۱ حساب دیگری دارد. فرمود خیال می‌کند که مال فراوانی را صرف کرد و کسی او را ندید، نه! ما به تمام جزئیات او آگاه هستیم ﴿أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ * وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ * وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ﴾؛ ما هم او را ﴿وَنَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ﴾^۲ هم «نبلوهم بالحسن و القبيح»، هم «نبلوهم بالظلم و العدل» هم «نبلوهم بالنجدين»؛ دو تا راه، راه خوب و راه بد، هر دو آزمون است مقدور اوست، هر راهی را که برود می‌تواند ولی امتحان می‌کنیم، او را آزاد خلق کردیم که هر راهی را می‌خواهد برود برود، ولی به او عقل دادیم که راه حسن را، راه جمیل را، راه خیر را، راه سعادت را طی کند با شریعت به او دستور دادیم نهی کردیم که راه بد را شر را قبیح را و ضرر را طی نکن. ما راهنمایی کردیم گفتیم راه بد کدام است راه خوب کدام است، پایان این راه بهشت است پایان آن راه جهنم است، همه را گفتیم ﴿وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ﴾ و او راحت طلب است؛ در حالی که هر چه سخت‌کوش‌تر باشد، نتیجه دقیق‌تر و بهتر می‌برد ﴿فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ * وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ * فَكُ رَقَبَةٍ * أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ * يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ * أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ﴾ او راحت طلب است، در حالی که او باید عقبه، گردنه را طی کند، چرا اقتحام نمی‌کند؟ چرا با فشار و تلاش و کوشش ریسک نمی‌کند که گردنه را فتح کند؟ فتح گردنه به چیست؟ این است که در زمان گرفتاری مثل هم‌اکنون به یاد دیگران باشد.

وجود مبارک امام رضا (سلام الله علیه و علی آبائه الأطیبین و آبائهم) وقتی در کنار سفره غذا می‌نشستند ظرف خالی طلب می‌کردند، از بهترین غذاهای سفره در این ظرف می‌ریختند، این ظرف را پر از غذای سالم و استعمال نشده و سؤر نشده می‌ریختند و این آیات را تلاوت می‌کردند ﴿فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ * وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ﴾ بعد

۱. سوره حجر، آیه ۲۹؛ سوره ص، آیه ۷۲.

۲. سوره انبیاء، آیه ۳۵.

می‌فرمودند بدهید به مستمند.^۱ غذای مانده را به دیگری دادن اقتحام عقبه نیست، این در دشت راه رفتن است کسی بالا نمی‌رود؛ اما کُتَل و گردنه را طی کردن این است که مال خوب را انسان در راه خدا صرف بکند. فرمود چرا کارهای سنگین را چرا کارهای جهادی را، چرا کارهای خدمت‌رسانی را، چرا پرهیز از نجومی و اختلاس را، این راه‌ها را چرا تجربه نمی‌کنند؟ ﴿فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ * وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ﴾؛ بنده آزاد کردن یا آزادی بندگان را حفظ کردن و جلوی آزادی بندگان را نگرفتن، اینها اقتحام عقبه است در روز گرانی و سختی احتکار همیشه بد است مخصوصاً در زمان آزمون فرمود چرا در روز گرانی و کم‌یابی و گرسنگی به یاد دیگران نیستند؟ ﴿أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْجَبَةٍ * يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ * أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ﴾ که تنمه آن - إن شاء الله - به نوبت دیگر.

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۴، ص ۵۲: «أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مَعْمَرِ بْنِ خَلَادٍ قَالَ: كَانَ أَبُو الْحَسَنِ الرُّضَاعِ إِذَا أَكَلَ أَتَى بِصَحْفَةٍ فَتَوَضَّعَ بِقُرْبِ مَائِدَتِهِ فَيَعِيدُ إِلَى أَطْيَبِ الطَّعَامِ مِمَّا يُؤْتَى بِهِ فَيَأْخُذُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ شَيْئًا فَيَضَعُ فِي تِلْكَ الصَّحْفَةِ ثُمَّ يَأْمُرُ بِهَا لِلْمَسَاكِينِ ثُمَّ يَتْلُو هَذِهِ الْآيَةَ فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ ثُمَّ يَقُولُ عَلِمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنَّهُ لَيْسَ كُلُّ إِنْسَانٍ يَقْدِرُ عَلَى عِثْقِ رَقَبَةٍ فَجَعَلَ لَهُمُ السَّبِيلَ إِلَى الْجَنَّةِ»